

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رابطه‌ی عقل و غیب


نویسنده: استاد عتیق الله افندی
تهیه و ترتیب: مرکز هدایت؛ رد اسلام ستیزان

مرکز هدایت در پیح‌ای بسوی هدایت و رد اسلام ستیزان و شبهات باطل شان، با ما پیوندید.



 @Hedayat1442

 @Hedayat1442

 +93786995835

رابطه‌ی عقل و غیب

تعریف عقل:

عقل در لغت به معنی منع است و در اصطلاح: جوهری است که غیبات را با واسطه و محسوسات را با مشاهده می‌شناسد و انسان را از خطا در راه راست منع می‌کند.^۱

جایگاه عقل و محدوده‌ی فعالیت آن:

جایگاه عقل در دین بسیار والاست؛ به طور مثال:

- دین، عقل را مدار تکلیف قرار داده است.^۲
- همواره دین، افراد را تشویق به تفکر و تعقل نموده است. (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (لِقَوْمٍ يَفْقَهُون)
- دین گفته: تنها صاحبان عقل فایده می‌گیرند. (وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ)
- در دین مذمت کسانی صورت گرفته که از عقل خویش کار نمی‌گیرند. (صَمٌّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ) و...^۳

این‌ها و صدها مورد دیگر نشان‌دهنده‌ی آن است که عقل در فکر اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار است اما باید دانست که عقل محدوده‌ی خاصی دارد که در عناوین زیر نمودار می‌شود:

✓ عقل همه چیز را درک نمی‌کند؛

عقل نمی‌تواند بسیاری از اموری که ندیده و یا حس نکرده را درک کند؛ به طور مثال: اگر کسی هیچ‌گاه کوه ندیده باشد، نمی‌تواند آن را در عقل خود تجسم کند، اگر بوی عطر به مشامش نرسیده باشد، نمی‌تواند آن را احساس کند و اگر صدای بلبل را نشنیده باشد، نمی‌تواند آن را تصور کند... گویا عقل به تنهایی ضعیف است و احتیاج به حواس دارد...

^۱ - التعريفات الفقهية (۱۴۹)

^۲ - در سنن النسائي 3432 + سنن ابن ماجه 2041 + سنن ابی داود 4400 آمده است: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّىٰ يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّىٰ يَحْتَلِمَ ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّىٰ يَعْقِلَ.

^۳ - زخرف القول (۸۶-۸۵)

اگر عقل می‌توانست همه چیز را درک کند، آن وقت، عقل و ذات خداوند در آگاهی از گذشته، حال و آینده برابر می‌شدند؛ در حالی که معلومات الهی نامتناهی و معلومات بنده متناهی هستند، چگونه این دو با هم برابر می‌شود؟^۱

اگر عقل همه چیز را کاملاً درک می‌کرد، پس چه نیازی به فرستادن انبیاء بود؟^۲

✓ درک عقل نسبت به بسیاری از امور اجمالی است نه تفصیلی؛

به طور مثال: عقل خوبی عدل و بدی ظلم را درک می‌کند اما نمی‌تواند هر کار را به طور جداگانه تشخیص دهد که آیا در مفهوم ظلم داخل است یا در مفهوم عدل.

✓ مردم از لحاظ درک عقلی تفاوت دارند؛

نمی‌توان عقل را معیاری برای شناخت صحت و سقم قطعی همه‌ی امور دانست؛ زیرا یک چیز را عقل افرادی می‌پذیرد؛ در حالی که عقول افراد دیگری آن را انکار می‌نماید.^۳

از این گذشته، حتی یک انسان در حالات مختلف، عقلش به گونه‌های متفاوتی فعالیت می‌کند؛ چنان که می‌بینیم بیشترین سخن امروزه‌ی ما «اگر...» و «کاش چنین کرده بودم و ای کاش آن‌طور گفته بودم» است. عقل امروزش را می‌ستاید و عقل دیروزش را ناسزا می‌گوید؛ حال آن‌که عقل هر دو روزش یکی است!

این امور را که در نظر داشته باشیم، برای مان نظریه‌ی معتدلی درباره‌ی عقل پیدا می‌شود و سعی می‌کنیم دوباره بلافاصله برای هر چیز نگوییم خلاف عقل است.

خلاصه این که عقل با همه‌ی ذکاوتش، باز هم یکی از حواس باطنی ما شمرده می‌شود که ما را با دنیای محدود مرتبط می‌سازد؛ همان گونه که چشم برای دیدن، محدوده‌ی معینی دارد و خارج از محدوده را نمی‌تواند ببیند، عقل نیز محدوده‌ای دارد که فقط در آن محدوده می‌تواند حقیقت اشیاء را درک کند و اگر بخواهد از محدوده‌اش پا فراتر بگذارد، راه حقیقت را گم کرده و در وادی ضلالت قدم می‌گذارد.^۴

۱- الإعتصام (۳۱۸/۲)

۲- ماهنامه انوار مدینه، لاهور، اکتوبر ۲۰۰۶ م

۳- زخرف القول (۸۸-۸۷)

۴- نقض أصول العقلانيين (۹۲)



حالا که محدوده‌ی عقل را دانستیم باید دست به دامن دلیل قوی‌تری بزنیم که همان نقلی (خبر غیبی) است.

نقل (خبر غیبی):

رابطه‌ی بین موجودات و ادراک بشر بر سه نوع است:

- محسوسات: شناخت آن به وسیله‌ی حواس صورت می‌گیرد؛ مانند: رنگ‌ها و اشکال به وسیله‌ی چشم، صداها با گوش، غذاها با چشیدن، بو با شامه و...
- معقولات: شناخت آن به وسیله‌ی حواس صورت نمی‌گیرد بلکه به وسیله‌ی امکان دانستن آن از طریق آثار آن؛ پس برای فهمیدن آن نیاز به عقل است، البته تحصیل علم به آن مرکب از حس و عقل می‌باشد.
- سمعیات: موجوداتی که نه به وسیله‌ی حواس دانسته می‌شود و نه عقل در شناخت آن دخالتی دارد (نه از طریق آثار آن و نه از طریق قیاس آن بر موجودات دیگر)؛ برای دانستن این موجودات هیچ راهی جز خبر صادق وجود ندارد.^۱

بخش بزرگی از امور انسان آن‌هایی است که از محدوده‌ی حواس پنجگانه و قلمرو عقل خارج می‌باشد؛ این بخش مشتمل بر حقایقی است که انسان نمی‌تواند آن را با حواس ظاهر ادراک نماید؛ زیرا این حقایق نه قابل رؤیت و لمس می‌باشند و نه بوییده و چشیده می‌شوند و نه در دایره عقل قرار دارند، چرا که کار عقل فقط این است که از طریق محسوسات و معلومات و تجربیات به اشیای غیر محسوس و غیر معلوم برسد، مسلماً آنچه در قلمرو حواس و تجربیات نباشد، و امکان قیاس در آن موجود نباشد آنجا عقل نمی‌تواند کاری انجام دهد.^۲

انسان در تمام مواردی که نمی‌تواند از طریق ادراک حسی و یا استدلال عقلی به دانش برسد، به اخبار صحیح روی می‌آورد؛ تاریخ بر مبنای همین اخبار شکل می‌گیرد... هر نوشته‌ای در موضوعات

^۱ - شموع النهار (۹۴-۹۳)

^۲ - اصول و مبادی فهم قرآن کریم (۱۰۳) مؤلف: علامه ندوی، مترجم: مفتی محمد قاسم قاسمی

علمی در واقع نقل و انتقال خبر می‌باشد؛... استاد در کلاس درس به دانشجویانش از زنجیره‌ی علمی خبر می‌دهد...^۱

اگر بارها و با دلایل قوی، صداقت خبردهنده ثابت شده بود، پس لازم است که هر خبر وی را تصدیق کرد؛ به طور مثال: در طول تاریخ، همواره خبرهای رسول الله مشاهده شده که صد در صد راست بوده است؛ زمانی که ایشان ادعای نبوت نمود و با دلایل متعدد این ادعایش را ثابت نمود، یقین بیشتری به اخبار ایشان پیدا شد.

در ادامه به برخی از دلایل مبنی بر صادق بودن پیامبر در خبرهای غیبی اش اشاره می‌کنیم: کفار مکه که دشمنان سرسخت رسول الله ﷺ بودند، اعتراف کردند: «ما جربنا علیک إلا صدقاً» «ما از تو چیزی جز راستی و صداقت ندیده‌ایم».^۲

ابوسفیان بزرگ‌ترین دشمن رسول الله ﷺ در برابر هرقل (پادشاه روم) اعتراف به صداقت ایشان کرد.^۳

قبل از بعثت، مشرکین ایشان را صادق و امین می‌دانستند.^۴ صبر فراوان رسول الله ﷺ دلالت بر صداقت ایشان می‌کند؛ اگر ایشان در ادعاهای خود صادق نمی‌بودند، قطعاً با اندک مشقتی که مواجه می‌شدند، دست از ادعاهای غیبی خویش برمی‌داشتند. اما ایشان چنین نکردند بلکه ۳ سال محاصره‌ی اقتصادی شعب ابی طالب را به جان و دل خریدند تا جایی که ایشان و صحابه از برگ درختان تغذیه می‌کردند.^۵ کثافات شکم شتر ذبح شده بر ایشان ریخته شد.^۶ ایشان در طائف سنگسار شدند.^۷ آیا امکان دارد رسول الله ﷺ این همه سختی‌ها و

^۱ - پاسخ علمی - عقلائی به ملحدان (۲۲۱ و ۲۲۲)

^۲ - صحیح البخاری (۴۷۷۰)

^۳ - همان (۷)

^۴ - مسند أحمد (۱۵۵۰۴)

^۵ - السیره النبویه، ابن هشام (۳۵۰/۱)

^۶ - صحیح البخاری (۵۲۰)

^۷ - صحیح مسلم (۱۷۹۴)



هزاران مشکل دیگر را تحمل کنند، فقط به خاطر ادعاهای غیبی دروغین؟! اگر به دنبال پادشاهی و شهرت بودند که آن را عرضه کردند اما ایشان نپذیرفتند.^۱

اثبات صداقت رسول الله ﷺ در ادعایش مبنی بر مبارزه طلبی مشرکان بر آوردن سوره‌ای همانند قرآن و عجز مشرکین

صداقت رسول الله ﷺ در اموری که خبر دادند و مطابق آن انجام گرفت؛ مانند: فتح خیبر به دست سیدنا علی^۲ فتح مکه^۳، فتح بیت المقدس^۴، فتح یمن، شام و عراق^۵ تقسیم شدن گنج‌های فارس و روم^۶ و صدها مورد دیگر^۷

پس نتیجه می‌گیریم، هر آن اموری که رسول الله ﷺ خبر داده‌اند؛ چه در قرآن باشد و چه در سنت، قطعی و یقینی است.

تضاد نقل و عقل:

چه بسا شنیده باشیم که شخصی می‌گوید: فلان آیه یا فلان حدیث خلاف عقل است (نعوذ بالله). وقتی نقلی مخالف عقل دانسته می‌شود؛ باید دانست که آن عقل با توجه به شخص، تجربیات، دانسته‌ها و محیطی که در آن می‌زیسته، شکل یافته است. هم‌چنین ادراک وی ادراکی نسبی بوده که ممکن است با گذر عمر، کسب دانش بیشتر یا تجربیات متفاوت تغییر کند؛ در نتیجه عقلی که معیار سنجش قرار می‌گیرد، آنی و متغیر است. و هر آنچه را که شخصی مخالف عقل بداند، در سوی دیگر کسانی آن را موافق عقل خواهند دانست.

اما این جاست که سؤالی مطرح می‌شود. آیا بین نقل و عقل تضاد و تعارضی وجود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال باید احتمالات چهارگانه‌ی تعارض بین دلیل عقلی و نقلی را مورد بررسی قرار دهیم:

^۱- السیره النبویه، ابن هشام (۲۹۴/۱)

^۲- صحیح البخاری (۲۹۴۲)

^۳- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی (۳۳۶/۱)

^۴- صحیح البخاری (۳۱۷۶)

^۵- همان (۱۸۷۵)

^۶- همان (۳۱۲۰)

^۷- برای تحقیق بیشتر در زمینه‌ی پیش‌گویی‌های رسول الله ﷺ و وقوع آن به کتاب مختصر اظهار الحق به زبان فارسی (۲۰۸-۲۱۲) مراجعه فرمایید.

هر دو دلیل (نقلی و عقلی) قطعی باشند؛ امکان ندارد که چنین چیزی به وقوع پیوندد؛ زیرا هر دو از جانب خدا بوده و قطعاً صادق هستند.

هر دو ظنی باشند؛ در این صورت آن دلیلی ترجیح دارد که قرائن قوی‌تری داشته باشد و اگر در قرائن مساوی بودند، در این صورت نقل را بر عقل ترجیح می‌دهیم.

دلیل نقلی قطعی باشد و دلیل عقلی ظنی باشد؛ در این صورت نقل بر عقل مقدم است.

دلیل عقلی قطعی باشد و دلیل نقلی ظنی (ظنی در ثبوت یا در دلالت)؛ در این صورت لازم است که دلیل عقلی را مقدم نماییم و به توجیه دلیل نقلی پردازیم

مثال ظنی الثبوت: حدیث واحد ظنی الثبوت است؛ زیرا حدیث واحد مثل متواتر و مشهور ثبوت آن به طریق قطعی صورت نگرفته است.

مثال ظنی الدلاله: مثلاً آیه‌ی قرآنی که دارای دو احتمال باشد؛ در این صورت هر احتمال آن ظنی است نه قطعی.^۱

از چه زمانی نقل در برابر عقل قرار داده شد؟

ستیز بین عقل و نقل از زمانی شروع شد که مسیحیان قرون وسطایی عقائد خرافاتی خود را پوشش دینی داده و خوراک مردم ساختند؛ این جا بود که مردم، تحمیل عقائد غیرعقلانی کلیسا را قبول نکرده و گمان کردند که عقل و نقل (دین) همواره با هم ناسازگار است... این ذهنیت جزء عقیده‌ی آن‌ها شد و تا هنوز به همین گمان هستند... این عمومیت دادن درست نیست بلکه فقط دربارهی عقائد خرافی کلیسا صدق می‌کند که هرگز با عقل سالم نمی‌توانست سازشی داشته باشد؛ به طور مثال: یکی از عقاید خرافی کلیسا، آن بود که هر شخص در طول هفته گناهایی را مرتکب می‌شد، روز یکشنبه به کلیسا رفته و اعتراف می‌کرد و متناسب با آن گناه، مبلغی پرداخت کرده و خود را پاک می‌نمود و بدین وسیله قطعه‌ای از بهشت را برای خود می‌خرید... کسی به همین منظور به نزد پاپ رفت و اعتراف به گناه نمود و سپس تقاضا کرد تا سرتاسر جهنم را برای وی بفروشند. پاپ هر چه قدر او را نصیحت کرد که جهنم محل عذاب است، برای آن شخص فایده‌ای نداشت. بالاخره پاپ راضی شد و در برابر مبلغی سرتاسر جهنم را به آن شخص فروخت و سند جهنم را به نام آن

^۱ - الإنتباهات المفیده فی حل الإشتباهات الجدیة (۷۶-۷۳) با تلخیص



شخص نوشت. آن شخص بلافاصله به مجامع مسیحی رفت و گفت: ای مردم تا به حال بهشت می‌خریدید تا به جهنم نروید، اکنون من جهنم را خریده‌ام دیگر نیازی نیست تا بهشت بخرید و سند جهنم را نیز به آن‌ها نشان داد. آن‌ها سخنش را به همراه دلیل یافتند و با خیال راحت مشغول به گناه شدند و هیچ پولی به کلیسا پرداخت نمی‌کردند. این جا بود که اهل کلیسا متوجه این اشتباه بزرگ پاپ شدند و مجبور گشتند تا جهنم را به مبلغ هنگفتی از آن شخص خریده و سندش را بگیرند و دوباره دکان بهشت‌فروشی خویش را فعال سازند...^۱

بله این چنین عقائدی سبب شد تا مردم کم‌کم نقل (دین) را با عقل در ستیز ببینند و گرنه نقل صحیح با عقل صحیح محال است که در تضاد و تعارض قرار گیرد؛ زیرا هر دو (وحی صحیح و عقل صریح) از جانب الله متعال می‌باشد؛ در صورتی عقل با نقل در تعارض قرار می‌گیرد که یا نقل صحیح نباشد یا از عقل به صورت صحیح استعمال نشده باشد. اکنون که دانسته شد بین نقل صحیح و عقل صحیح هیچ نوع تعارضی نیست، خوب است که به رابطه‌ی بین آن دو پی ببریم:

رابطه‌ی نقل و عقل:

عقل از اهمیت بالایی برخوردار است اما اثبات نقل، متوقف بر عقل نمی‌باشد؛ زیرا شرع به خودی خود ثابت است؛ حال چه به وسیله‌ی عقل ثبوت آن را دریابیم یا بدون عقل، یا حتی اصلاً نه با عقل و نه بدون عقل ثبوت آن را دریابیم، چون نبود علم به چیزی به معنای عدم آن چیز نمی‌باشد و عدم علم ما به حقایق، دلیل بر نفی ثبوت آن‌ها در عالم واقع نیست.^۲

منزلت (عقل) برای (نقل) همان منزلت خادم برای سید خود است؛ مراد این نیست که (عقل) کاملاً معزول از فعالیت بوده بلکه مراد این است که (عقل) بر (نقل) هیچ نوع تسلطی ندارد.^۳ یا در مثال‌هایی دیگر: (عقل) پایه است و (نقل) ساختمان؛ پایه‌ی بدون ساختمان بی‌فایده است و ساختمان بی‌پایه نیز استحکامی ندارد... (عقل) چراغ است و (نقل) روغن آن که سبب منور بودنش می‌شود؛

^۱ - بحث‌هایی از دکتر و پیر (۳۳۷ و ۳۳۸) با تلخیص و تصرف

^۲ - در تعارض العقل والنقل (1/ 87)

^۳ - الأدلة العقلية النقلية على أصول الاعتقاد (۳۹-۳۸)

اگر روغنی نباشد، چراغی نیز نخواهد بود، و اگر چراغی نباشد روغنی شعله‌ور نمی‌شود... (عقل) چشم است و (نقل) به منزله‌ی روشنی؛ اگر نقل نباشد، عقل از دانستن بسیاری از امور عاجز می‌ماند، همان‌طور که چشم از دیدن عاجز می‌ماند زمانی که روشنی وجود نداشته باشد.^۱

پس بین این نقل و عقل، رابطه‌ی تلازم برقرار است که هرگز عقل صحیح مخالف نقل صحیح قرار نخواهد گرفت بلکه هردو پشتوانه و یاری رسان همدیگرند.

تعریف غیب:

غیب هر آن چیزی است که از چشمانت مخفی مانده و باید به آن ایمان بیاوری؛ مانند: ملائکه، برانگیخته شدن پس از مرگ، بهشت، جهنم، پل صراط و میزان...^۲

اسباب انکار غیب:

جهل: انسان دشمن مجهولاتش است و از آن رو که از غیب چیزی نمی‌داند دست به انکار آن می‌زند؛ چنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِۦ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾^۳ آن‌ها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛ بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است.

عادت: در طبیعت هر انسانی این گنجانده شده که به انکار چیزی بپردازد که با آن انس و الفت نگرفته است... نباید انسان عجائب قیامت را انکار کند فقط بدان سبب که در دنیا با نظیر و مشابه آن خو نگرفته است؛ زیرا اگر انسان عجائب دنیا را مشاهده نمی‌کرد و از آن برایش سخن گفته می‌شد، قطعاً انکار سخت‌تری می‌کرد.^۴

^۱ - معارج القدس فی مدارج معرفه النفس، ص 57 - 58. الغزالی،

^۲ - تفسیر ابن کثیر (۶۲/۱) + لباب التأویل (۲۶/۱)؛ مقوله‌ی سیدنا عبدالله بن عباس ؓ.

^۳ . (یونس، ۳۹)

^۴ - إحياء علوم الدين (۵۴۶/۴) امام غزالی



اعتماد افراطی بر حواس: حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام به الله جَلَّ جَلَالُهُ باور کامل داشت ولی می‌خواست که با چشم سر ببیند؛ زیرا شنیدن کی بود مانند دیدن؟! همانا مشاهده و دیدن است که میل قلبی انسان را اشباع می‌سازد.

ادعای کامل بودن: برخی انسان‌ها گمان می‌کنند به ذات خود کامل بوده و استقلال کامل از دیگران دارند و محتاج هیچ کسی نیستند؛ از همین رو به انکار غیبات می‌پردازند که به نوعی پذیرش آن را محتاج بودن می‌پندارند.^۱

رابطه‌ی امور غیبی و عقل:

برای پی بردن به رابطه‌ی امور غیبی و عقل باید نکات زیر را مد نظر داشت:

اول:

عقل به تنهایی خود در زندگی انسان خصوصاً در باب اعتقاد چاره‌ساز نیست؛ نه به این معنی که نقل، عقل را باطل داند بلکه برای این که آن را متوجه مصالحش سازد؛ در حقیقت ایمان به امور غیب نوعی توجیه برای عقل بشری می‌باشد. عقل فقط به آن اندازه داده شده است تا انسان بتواند در دنیا به گونه‌ی خوبی زندگی کند. اما این که خواسته باشیم به وسیله‌ی عقل به عالم ماوراء دسترسی پیدا کنیم، تلاشی محکوم به شکست بوده و بی‌فایده می‌باشد؛ زیرا از اسبابی کار گرفته شده که برای رسیدن به آن هدف ساخته نشده است؛ بنابراین لازم است برای شناخت غیب، عقل خود را تسلیم طاقت و نیروی دیگری سازد که آن نیرو همانا وحی است که از ذات فیاض الهی سرچشمه گرفته است.^۲ در حقیقت تسلیم شدن عقل در برابر وحی نوعی ارزش و بها برای عقل می‌باشد.

دوم:

امور غیبی محال عقلی نیستند بلکه بعید عقلی می‌باشند؛ محال عقلی و بعید عقلی دو مفهوم متفاوت است؛ به طور مثال:

^۱- الغیب و العقل (۱۵۰) الیاس بلگا

^۲- فی ظلال القرآن (۱/۴۰ و ۴۱)

محال خلاف عقل است و بعید مخالف عادت است نه خلاف عقل، اما به وسیله‌ی عقل درک کرده نمی‌شود.

وقوع محال ممکن است اما وقوع بعید ممکن است.

عقل، محال را باطل می‌داند اما بعید را باطل نمی‌داند بلکه وقوع آن را ممکن می‌شناسد.

به طور مثال: معراج پیامبر محال عقلی نیست ولی بعید عقلی است؛ چون نظیر آن دیده نشده است اما بسا چیزها وجود دارد که بعید عقلی (خلاف عادت) می‌باشد اما به علت این که همواره تجربه کرده‌ایم و با آن انس و الفت گرفته‌ایم، بعید شمرده نمی‌شود بلکه خیلی مأنوس دانسته می‌شود؛ به طور مثال: شعاع چشم به یک لحظه مسافت زیادی را پیموده و ماه را می‌بیند اما در یک لحظه برمی‌گردد.

مثالی دیگر: گواهی دست و پا در روز قیامت بعید شمرده می‌شود اما صحبت زبان که یک تکه گوشتی بیش نیست، بعید شمرده نمی‌شود.

مثالی دیگر: سخن گفتن با مابایل و مشاهده‌ی شخصی که در آن طرف کره‌ی زمین است در یک قرن بیش بعید شمرده می‌شد اما امروزه هیچ نوع تعجبی ندارد؛ زیرا به کثرت مشاهده کرده‌ایم و عجیب بودن آن از بین رفته است.^۱

سوم:

عقل مقید به عالم حس است و هیچ حکمی بر عالم غیب نمی‌تواند بدهد؛ زیرا عقل است که بین تصویر یک چیز و حافظه و قوه‌ی مخیله جمع می‌نماید، اعمالی مانند تجزیه و ترکیب، جمع و تفریق، به دست آوردن قواعد عمومی و قیاس چند شبیه بر هم‌دیگر را انجام می‌دهد، البته این همه کار را پس از آن می‌تواند انجام دهد که تصویر ذهنی آن را بر اساس دیدن، شنیدن، چشیدن، بوییدن و لمس داشته باشد. احکام عقل نیز مقید به همان چیزهایی است که از طریق حس به او رسیده است و گرنه هرگز نمی‌تواند حکمی را درباره‌ی مغیبات صادر کند؛ در حالی که هیچ پیش‌زمینه‌ای

^۱ - الإنباهات المفیده (۶۵/۶۲) خلاصه شده



برای آن در ذهن ندارد؛ چنان که گفته‌اند: «الحکم علی الشیء فرع عن تصویره»: زمانی حکم کردن بر چیزی فرعی از تصور آن است؛ بنابراین عقل‌های ما نمی‌تواند بر عالم غیب حکم نفی یا اثباتی صادر کند، مگر این که خبردهنده‌ای خبر دهد که عقل به امکان آن و صداقت ناقلش گواهی دهد، آن زمان است که باید مضمون آن را بپذیرد.^۱

چهارم:

گاهی در معادله‌ی ریاضی به طفل خردسال معادله‌ای داده می‌شود که در آن (x) مجهول است و از وی خواسته می‌شود تا این معادله را حل نماید؛ به طور مثال: $1+X=3$ ، طفل بلافاصله معادله را حل کرده و (X) را معلوم می‌سازد: (X=2)

سؤال اساسی که مطرح می‌شود این است که طفل خردسال چگونه به این جواب دسترسی پیدا کرد؛ در حالی که آن را به چشم سر خود ندیده است. در حقیقت کسانی که امور غیبی (جهان برزخ و جهان آخرت) را انکار می‌کنند، تنها به بهانه‌ی این که دیده نمی‌شود، پس باید عقل خود را نیز انکار کنند؛ در حالی که طفل خردسال نیز با اِعمال عقل خویش توانست یک غیب را کشف کند.

پنجم:

مشاهده تنها راه دانستن وجود اشیاء نیست بلکه وجود اشیاء به وسیله‌ی یکی از راه‌های زیر فهمیده می‌شود:

مشاهده: مثلاً می‌بینیم که ابوبکر در حال آمدن است پس حکم به آمدن وی می‌دهیم.

خبر شخص صادق: شخصی راستگو از آمدن زید خبر دهد، البته به شرط این که دلیل صحیح‌تری آن را تکذیب نکند.

دلیل عقلی: از دیدن تابش آفتاب پی به طلوع خورشید ببریم؛ در حالی که تا هنوز نه خورشید را دیده‌ایم و نه کسی از طلوع آن خبر داده است ولی به وسیله‌ی دلیل عقلی پی به آن برده‌ایم.

^۱ - العقیده الإسلامية و أسسها (۱۹۵) عبدالرحمن حبنکه الميدانی

در این سه مثال، وجود مشترک بود اما در صورت اول به وسیله‌ی حواس فهمیده شد اما در دو صورت بعدی با حواس دانسته نشد؛ پس ثابت شد که هر امر حقیقی واجب نیست تا حتماً با مشاهده و حواس درک شود. هم‌چنین لازم نیست هر آن چه که با حواس درک نشد، غیر واقعی باشد.^۱

به طور مثال لازم نیست وجود عذاب قبر را با چشم خود مشاهده کنیم و هم‌چنین لازم نیست که با ندیدن آن، بلافاصله آن را انکار نماییم بلکه وجود آن به ذات خود ممکن است و چون خبردهنده-ای صادق از آن خبر داده است، پس واجب است که ما هم به آن عقیده کنیم.

ششم:

ایمان به امور غیبی یکی از نشانه‌های فرق بین انسان و حیوان است؛ زیرا ایمان به امور غیبی همان دروازه‌ای است که با گذر از آن، انسان از مرتبه‌ی حیوانیتی که فقط با حواسش درک می‌کند بالا رفته و به چنان مرتبه‌ی بزرگی دست می‌یازد که او را از این محدوده‌ی کوچک بالاتر می‌برد تا این که او از حقیقت وجود خودش و عالم آگاهی پیدا کرده و پی به قدرت و تدبیر عالم ما وراء می‌برد، پس هرگز آن که در محدوده‌ی نگاهش زندگی می‌کند همانند کسی نیست که با بصیرت و بینش خویش در وسعت عالم هستی زندگی می‌نماید.^۲

هفتم:

عقیده‌ای که در آن هیچ غیبی و هیچ مجهولی نباشد و جز آن چه در حد ادراک بشر است چیزی فراتر نباشد، عقیده نیست و هرگز نفس به ندای درونی فطرتش نسبت به آن پاسخ مثبتی نخواهد داد؛ همان گونه که هر آن عقیده‌ای که در آن چیزی جز معما و چیستان نباشد، شایستگی ندارد

^۱- الإنباهات المفیده فی حل الإشتباهات الجدیة (۶۸-۶۷) مولانا أشرف علی تھانوی

^۲- فی ظلال القرآن (۳۹/۱) سید قطب



عقیده نامیده شود.^۱... اگر دین اسلام خالی از هر نوع غیب (برزخ و جهان آخرت، روح، فرشتگان، جن و...) می بود که دیگر شایستگی دین نامیدن را نداشت!

هشتم:

اگر کسی به طور مادرزادی هیچ کدام از حواس را نداشته باشد و شخص دیگری برایش خبر دهد و از امورات دنیا بگوید قطعاً برای این شخص در حد تخیل، گمانی نسبت به دنیا به وجود می آید. عالم آخرت همین گونه است که به نسبت ما غیب بوده و چون خبردهنده‌ای برای ما خبر می دهد که خالق ما و جهان هستی همان خالق عالم آخرت است پس ما به وجود آن باید کاملاً یقین و باور کنیم. الله متعال در قرآن عظیم الشان قسم خورده است: **فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۳۸ وَمَا لَأَنْتُمْ بِبَصِيرِينَ ۳۹** (الحاقه ۳۸ و ۳۹) قسم به چیزهایی که می بینید و آن چه را که نمی بینید. چه بسا چیزهایی است که در همین عالم هستی قابل مشاهده نیست، آیا به این معناست که وجود ندارد؟! ندیدن ما دلیل بر نبودن نیست. پس این که عالم آخرت دیده نمی شود دلیل بر نبودن آن نیست.

نهم:

در این عالم هستی غیب از هر طرف انسان را فراگرفته است؛ غیب نسبت به زمان گذشته، حال و آینده... غیب نسبت به خود شخص و مخلوقات عالم هستی... غیب نسبت به ایجاد جهان هستی و دوام آن...^۲ وقتی این همه غیبیات وجود دارد و همه آن را باور دارند پس باید غیبیات جهان آخرت را بر غیبیات این دنیا قیاس نمود و به آن یقین و باور کامل پیدا کرد.

دهم:

علوم جدید غیب را برای عقل نزدیک ساخته است؛ همانا اجرام آسمانی کشف شده یا کشف نشده، ما را به گستردگی عالم هستی آشنا ساخته و راه شناخت وسعت جهان آخرت را برای ما هموار می سازد؛ همان گونه که شناخت میکروب‌هایی که با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند نیز دلیل بر وجود بسا چیزهایی است که با چشم سر دیده نمی شوند؛ بنابراین علوم جدید هیچ یک از اخبار

^۱ - خصائص تصور الإسلامی (۱۱۲) سید قطب

^۲ - فی ظلال القرآن (۲۵۴/۳) تحت آیه ۶۰ انعام

غیبی را دور از ذهن نگذاشته است بلکه آن را به عقل و حس نزدیک ساخته است، بلکه امروزه اختراعاتی صورت گرفته و اشیایی را که تا دیروز محال پنداشته می‌شد برای عالم هستی به وجود آورده است.^۱

یازدهم:

هر آن اموری که از جهان آخرت برای ما ذکر شده، فقط از لحاظ نام خود نظیری دنیوی دارد و بس! این که ما نمی‌توانیم لذت رؤیت الهی و نعمت‌های بهشتی را در این دنیا درک کنیم همانند آن است که طفل خردسال در کودکی شهرت‌طلبی را نمی‌تواند درک کند؛ زیرا هنوز برای وی درک شهرت‌طلبی مهیا نشده است.^۲

دوازدهم:

اگر برای طفل درون شکم مادر، خصوصیات امور دنیوی ذکر شود و از زمین و آسمان عریض و طویل سخن گفته شود و از هواپیما، مایل و ماشین سخن به میان آید. باور کردن این امور برای طفل بسیار سنگین می‌شد؛ زیرا او در عالمی قرار دارد که هرگز با عالم دنیا شباهتی ندارد، ولی وقتی به دنیا آید، به چشم خود می‌بیند که آن چه تخمین زده با آن چه در عالم واقعیت است، بسیار تفاوت دارد؛ نسبت جهان آخرت به این دنیا نیز همین گونه است.^۳

سیزدهم:

زمانی امور غیبی باطل است که دلیل قاطعی بر نفی آن وجود داشته باشد؛ در حالی که بر نفی امور غیبی هیچ دلیل قاطعی وجود ندارد بلکه منکرین فقط بر اساس نفهمیدن آن به انکارش می‌پردازند؛ در حالی که نفهمیدن دلیل بر بطلان چیزی نیست؛ زیرا بسا چیزهایی است که ما نمی‌فهمیم و مجهولات ما بیشتر از معلومات ماست؛ به طور مثال: اگر برای یک شخص بیابان‌نشین که تا به حال

^۱ - تفسیر المنار (۱۸۵/۱) علامه رشید رضا

^۲ - الغیب و العقل (۱۸۲) الیاس بلگا

^۳ - ماهنامه الفاروق، آخرت کا عقیده، مولانا محمد منظور نعمانی، محرم الحرام ۱۴۳۲هـ ق



هوایما ندیده و درباره‌ی آن هیچ سخنی نشنیده گفته شود: هوایمای چند هزار تنی ساخته شده که می‌تواند در آسمان پرواز کند، او خواهد گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ اما او هیچ دلیلی بر نفی آن ندارد. اگر این شخص بیابانی این سخن را انکار کند و به تکذیب راوی آن پردازد، از جمله‌ی نادانان دانسته می‌شود؛ زیرا ندانستن او دلیل بر نبودن نیست.

چهاردهم:

کسی که به انکار امور غیبی می‌پردازد از دو حال خارج نیست، یا خدا را قبول دارد یا نه؛ اگر خدا را قبول نداشت، در این صورت بحث کردن از امور غیبی جهان آخرت بی‌فایده است بلکه باید با وی درباره‌ی اثبات وجود الله متعال سخن گفت. و اگر خدا را قبول داشته باشد؛ قطعاً قدرت الله متعال را نیز قبول دارد و الله متعال قادر به همه چیز است و این امور غیبی نیز از دایره‌ی چیزها خارج نیست.

پانزدهم:

چه بسا از امور که در گذشته‌ها جزء غیبات به شمار می‌رفته اما امروزه به مشاهده رسیده است؛ به طور مثال: الله جَلَّ جَلَالُهُ درباره‌ی مراحل مختلف تشکیل طفل و از مرحله‌ی علقه (خون لخته) سخن گفته است؛ در حالی که در زمان‌های قدیم سلول‌ها و اعضای (علقه) با چشم سر قابل مشاهده نبوده اما امروزه به وسیله‌ی میکروسکوپ‌ها به خوبی قابل رؤیت است؛ بنابراین همان‌طور که این گفته‌ی غیبی الله جَلَّ جَلَالُهُ مشاهده شد، بقیه‌ی امور غیبی (همانند: جهان آخرت) که الله متعال از آن سخن گفته است نیز روزی به مشاهده خواهد رسید.^۱ چنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ﴾ ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده،

یا این که فقط از یک نطفه، پسر و دختر به وجود می‌آید؛ چنان که علم امروزی کشف کرده است؛ بنابراین امروزه جزء عالم شهادت به شمار می‌آید در حالی که در زمان گذشته جزء عالم غیب بوده

^۱ - الإسلام يتصدى للغرب الملحده (۲۵۹)

است؛ چنان که الله متعال به همین موضوع اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۗ مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ۗ﴾.

خلاصه این که در قرآن کریم و سنت نبوی هزاران مورد وجود دارد که تا زمانی جزء مسائل غیبی بوده اما امروزه کشف شده و تبدیل به عالم شهادت شده است پس مسائل مربوط به برزخ و آخرت نیز جزء مسائل غیبی بوده که زمانی تبدیل به عالم شهادت خواهد شد؛ بنابراین همه‌ی کشفیات امروزی نیز تا روزی جزء غیبیات بوده‌اند که حالا کشف شده‌اند پس چرا از غیبیات برزخ و جهان آخرت عده‌ای انکار می‌ورزند؟

شانزدهم:

کسانی که می‌خواهند جهان غیب را به طور کلی از زندگی انسان حذف کنند، بدترین بلا را برای وی می‌خواهند. چنین کسانی می‌خواهند جهان انسان را محدود به جهان محسوس کنند، گستره‌ی هستی بی‌کرانه را در دایره‌ی جهان تنگ مادی بسته گردانند. آنان می‌خواهند بدین وسیله انسان را به جهان حیوانات سوق دهند و برانند. در حالی که یزدان انسان را با اعطاء اندیشه، مکرم و محترم داشته است. اندیشه‌ای که انسان در پرتو آن می‌تواند چیزی را درک و فهم کند که حیوان نمی‌تواند آن را درک و فهم نماید، و در وسط علوم و فنون و درک و شعور زندگی کند، و با عقل و قلبی که دارد به سوی جهان غیب روان شود، و تا آنجا پاک و پاکیزه گردد که همه‌ی هستی جسمانی خود را در چنان جهان نورانی به پرواز درآورد!

هفدهم:

هر نسل بشری چیزهای جدیدی را می‌داند که برای نسل قبلی جزء عالم غیب بوده است و حق تعالی برای هر نسل بشری اسرار و رموزی از کائنات خود را می‌نمایاند که برای نسل قبل از آن هویدا نبوده است. و اگر نسل حاضر را نسل کامپیوتر می‌نامند، شما باید باور کنید که خداوند بزرگ برای نسلهای بعدی اسرار و رموزی از این خلقت خویش را مکشوف خواهد ساخت که

^۱ - ترجمه فارسی تفسیر فی ظلال القرآن (۱۸۲/۱)



نسل کامپیوتر در آن زمان جزء آثار باستانی به حساب خواهند رفت و به موزه‌ها و بایگانی‌ها گذاشته خواهند شد. پس هر چه زمان به پیش رود، سرعت سیر تمدنهای بشری نیز افزایش خواهد یافت.^۱

هیجدهم:

چرا خداوند متعال بسا چیزها را بر انسان مخفی نگه داشته است، آیا بهتر نبود آن را ظاهر سازد تا همه ایمان بیاورند؟! در جواب باید گفت: بسا چیزها بر انسان پوشانده مانده است تا انسان آزاد و خودمختار مورد ابتلا و آزمایش قرار گیرد؛ اگر خداوند متعال غیب را بر ما ظاهر می‌ساخت، همه ایمان می‌آوردند... در چنین صورتی هیچ فرقی بین نیکوکار و بدکار صورت نمی‌گرفت... اگر انسان با چشم خود، خدا و بهشت و جهنم را مشاهده می‌کرد، ایمان آوردند وی قابل ارزش و اهمیت نمی‌بود؛ چنان که الله متعال درباره‌ی حرام بودن شکار برای حاجی می‌فرماید: ﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ و بِالْغَيْبِ﴾ تا معلوم شود چه کسی باایمان به غیب، از خدا می‌ترسد. (المائدة ۹۴)... اثبات امور غیبی مربوط به جهان آخرت یا به مورد دوم برمی‌گردد و یا به مورد سوم.

نوزدهم:

عقل محدود نمی‌تواند بر جهان آخرت نامحدود احاطه پیدا کند... عقل تنها می‌تواند آن را به نوعی از انواع، تصور کند... احترام گذاشتن عقل به خودش و شناختش از ماهیت و حد و مرزهای قدرتش است که بر آن واجب می‌گرداند تا از ورود به امور فراتر از توانش خودداری کند؛ زیرا هرگز در آنها به نتیجه‌ای معتبر نخواهد رسید، البته این بدان معنا نیست که جهان آخرت، خارج از چارچوب عقل می‌باشد بلکه عقل باید از دروازه‌ای به آن وارد شود که سزاوار و زیبنده‌ی آن است نه از دروازه‌ای که توان باز کردن آن را ندارد و اگر از آن وارد شود به بیراهه می‌رود... به طور مثال: اگر کلیدی را در قفلی بزرگتر از آن داخل کنی پیوسته در آن می‌چرخد بدون این که بتواند آن را باز کند... یعنی این کلید بر ای آن قفل مناسب نیست؛ بنابراین امور آخرت فراتر از عقل ماست و نباید

^۱ - اعجاز قرآن (۱۹۶)، عبدالرئوف مخلص

بوسیله‌ی کلید عقل به دنبال گشایش آن بود بلکه باید به وسیله‌ی کلید مناسب آن یعنی وحی دروازه‌ی جهان آخرت را بر خود گشود و از آن اطلاعات کسب کرد.^۱

بیستم:

مثال کسی که بخواهد عالم آخرت را با عقل خود درک کند، همانند کسی است که بخواهد با ترازوی دیجیتالی کوه‌ها را وزن نماید.^۲

مرکز هدایت در پیچه‌ای بسوی هدایت ورد اسلام ستیزان و شبهات باطل شان، با ما پیوندید.



[@Hedayat1442](#)

[@Hedayat1442](#)

+93786995835

^۱ - عقل‌گرایی و اسلام ستیز یا سازش؟ (۴ و ۵) با تلخیص و تصرف

^۲ - مقدمه ابن خلدون (۵۰۸)

